جلسه 44

**12/ 10/ 1396 روایات دال بر تنجیز علم اجمالی /تنجیز علم اجمالی /قاعده احتیاط**

خلاصه: مرحوم حائری به روایاتی برای لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی، تمسک کرد. در جلسه گذشته، روایات دال بر لزوم صلاه الی اربع جوانب مورد بررسی قرار گرفت. در این جلسه سایر روایاتی که در کلام ایشان وارد شده را مورد بررسی قرار می‌دهیم و اشاره ای به دلالت روایت غنم موطوئه که در جلسات سابق بیان شد، می کنیم.

**توضیح اشکال استدلال به روایت قرعه در غنم موطوئه**

یکی از روایاتی که برای لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی به آن تمسک شده، روایت قرعه در غنم موطوئه است. در این روایت بیان شده: کله به دو قسم تقسیم شده و قرعه انداخته می شود و این کار ادامه پیدا می کند تا قرعه به یکی از این

گوسفندان بیافتد و آن را و لو به عنوان بدل شرعی، ذبح کرده و آتش بزنند و سایر گوسفندان نجات پیدا می کند. در این روایت تعبیر «نجت سائرها» وجود دارد که در مراد از آن دو احتمال ممکن است.

1. «نجت سائرها» به معنای نجات گوسفندانی که قرعه به آنها نیافتاده از خطر ذبح و احراق است. مطابق این معنا، روایت دلالتی بر آن ندارد که قاعده لزوم احتیاط است. البته نفس اراده این معنا خالی از بعد نیست زیرا با فرض نیافتادن قرعه به این نصف، نجات آنها از ذبح واضح بوده و اراده این معنا از «نجت سائرها» توضیح واضحات است.

2. احتمال دوم این که، قاعده اولیه لزوم احتیاط بوده و اگر به هیچ وسیله ای نتوان گوسفند موطوئه را مشخص کرد، باید به خاطر احتیاط، تمام گوسفندان را ذبح کرد. پس علم اجمالی مقتضی لزوم احتیاط بوده اما شارع در این موارد به وسیله قرعه، علم اجمالی را منحل کرده و فرد معلوم بالاجمال را به نحوی متعین نموده است. پس اقتضای لزوم احتیاط، به واسطه ایجاد مانع به فعلیت نرسیده است. پس روایت دالّ بر این است که قاعده اولی لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی است.

به نظر می رسد استدلال به این روایت بر لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی صحیح نباشد. زیرا در این روایت، حکمی بیان شده که مخالف برائت در موارد علم اجمالی و احتیاط در موارد علم اجمالی است. اگر برائت جریان داشت، مخالفت قطعیه جایز بوده و اگر احتیاط جاری بود، موافقت قطعیه الزام داشت. اما در این روایت بیان شده: با قرعه یکی از گوسفندان را تعیین کرده و آن را ذبح می کند. همانگونه که احتمال دارد روایت دال بر این باشد که قاعده اولیه لزوم احتیاط است اما با قرعه از این قاعده خارج می شویم و در حقیقت برای

اقتضای علم اجمالی مانع ایجاد شده است، امکان دارد شارع در فعلیت حکم واقعی تغییر ایجاد کرده و فعلیت آن را در صورتی که قرعه به آن نیافتد، از بین برده و در صورتی که قرعه با آن مطابق شود، فعلیت را باقی گذاشته است.

به عبارتی دیگر، شارع در غنم موطوئه حکم خاصی جعل کرده و فعلیت فی الجمله را اثبات کرده است. شارع در این روایت، از فعلیت علی وجه الاطلاق حکم واقعی که لازمه آن، احراق تمام گوسفندان برای رهایی از مفسده شاه موطوئه است، رفع ید کرده است. پس شارع در این روایت، حکمی بینا بین را جعل کرده و نمی توان از این روایت الغای خصوصیت کرد و گفت حکم سایر موارد لزوم احتیاط است زیرا در سایر موارد قرعه وجود نداشته و قطعا حکم آنها با غنم موطوئه متفاوت است. به همین دلیل امکان دارد شارع در سایر موارد، از فعلیت فی الجمله حکم واقعی نیز رفع ید کرده و برائت جعل کرده باشد و امکان دارد فعلیت علی وجه الاطلاق را باقی گذاشته و احتیاط را جعل کرده باشد. در نتیجه نمی توان از روایتی که خود حکمی خاص را بیان می کند و این حکم قطعا در سایر موارد جریان ندارد، نسبت به سایر موارد لزوم احتیاط را برداشت کرد.

به عبارت سوم، ظهور ادله حکم واقعی در فعلیت علی وجه الاطلاق و ظهور ادله برائت در شمول آن نسبت به موارد علم اجمالی است. شارع مقدس در غنم موطوئه هر دو ظهور را تخصیص زده و فعلیت فی الجمله را اثبات نموده و ادله برائت را نسبت به فردی که قرعه به آن افتاده، تخصیص زده و نسبت به افرادی که قرعه به آنها نیافتاده، باقی گذاشته است. حال آیا می‌توان با الغای خصوصیت از این روایت، احتیاط را در موارد علم اجمالی ثابت کرد؟ در سایر موارد به دنبال اثبات احتیاط تام هستیم و این روایت، توانایی اثبات احتیاط تام را ندارد زیرا مثلا در ثوبین مشتبهین، شارع ادله احکام واقعی را حفظ کرده و جریان برائت را در تمام اطراف نفی کرده است. پس نمی توان با حکم خاص موجود در غنم موطوئه احتیاط در موارد علم اجمالی را با الغای خصوصیت از روایت، استفاده کرد.[[1]](#footnote-1)

عین این اشکال در برخی از روایاتی که مرحوم حائری به آنها تمسک کرده مانند روایات دال بر صلاه الی اربع جوانب، وجود دارد. در این مورد نیز شارع نه مطابق فعلیت حکم واقعی علی وجه الاطلاق، احتیاط تام را لازم

کرده و نه از شرطیت استقبال الی القبله به معنای کفایت صلاه به یک جهت، رفع ید کرده است. شارع با الزام به صلاه الی اربع جوانب، حکمی بینا بین را قرار داده و اطلاق ادله اولیه و ادله برائت را تخصیص زده است. پس نمی توان از این روایت، به سائر موارد تعدّی کرد.

**روایت دال بر اخراج از جمیع مال در مال مختلط به حرام**

 مرحوم حائری در ادامه، به روایات دیگری اشاره می کند که یکی از آنها حکم به اخراج از جمیع مال در مال مختلط به حرام است. ایشان به روایت بطائنی اشاره می کند.

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ: کَانَ لِی صَدِیقٌ مِنْ کُتَّابِ بَنِی أُمَیَّةَ فَقَالَ لِی اسْتَأْذِنْ لِی عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ عَلَیْهِ فَأَذِنَ لَهُ فَلَمَّا أَنْ دَخَلَ سَلَّمَ وَ جَلَسَ ثُمَّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی کُنْتُ فِی دِیوَانِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَأَصَبْتُ مِنْ دُنْیَاهُمْ مَالًا کَثِیراً وَ أَغْمَضْتُ فِی مَطَالِبِهِ[[2]](#footnote-2) فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لَوْ لَا أَنَّ بَنِی أُمَیَّةَ وَجَدُوا مَنْ یَکْتُبُ لَهُمْ وَ یَجْبِی لَهُمُ الْفَیْ‏ءَ وَ یُقَاتِلُ عَنْهُمْ وَ یَشْهَدُ جَمَاعَتَهُمْ لَمَا سَلَبُونَا حَقَّنَا وَ لَوْ تَرَکَهُمُ النَّاسُ وَ مَا فِی أَیْدِیهِمْ مَا وَجَدُوا شَیْئاً إِلَّا مَا وَقَعَ فِی أَیْدِیهِمْ قَالَ فَقَالَ الْفَتَی جُعِلْتُ فِدَاکَ فَهَلْ لِی مَخْرَجٌ مِنْهُ قَالَ إِنْ قُلْتُ لَکَ تَفْعَلُ قَالَ أَفْعَلُ قَالَ لَهُ فَاخْرُجْ مِنْ جَمِیعِ مَا اکْتَسَبْتَ فِی دِیوَانِهِمْ فَمَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَیْهِ مَالَهُ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ وَ أَنَا أَضْمَنُ لَکَ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْجَنَّةَ قَالَ فَأَطْرَقَ الْفَتَی رَأْسَهُ طَوِیلًا ثُمَّ قَالَ قَدْ فَعَلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ ابْنُ أَبِی حَمْزَةَ فَرَجَعَ الْفَتَی[[3]](#footnote-3) مَعَنَا إِلَی الْکُوفَةِ فَمَا تَرَکَ شَیْئاً عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّی ثِیَابَهُ الَّتِی کَانَتْ عَلَی بَدَنِهِ قَالَ فَقَسَمْتُ لَهُ‏ قِسْمَةً[[4]](#footnote-4) وَ اشْتَرَیْنَا لَهُ ثِیَاباً وَ بَعَثْنَا إِلَیْهِ بِنَفَقَةٍ قَالَ فَمَا أَتَی عَلَیْهِ إِلَّا أَشْهُرٌ قَلَائِلُ حَتَّی مَرِضَ فَکُنَّا نَعُودُهُ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ یَوْماً وَ هُوَ فِی السَّوْقِ‏[[5]](#footnote-5) قَالَ فَفَتَحَ عَیْنَیْهِ ثُمَّ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ وَفَی لِی وَ اللَّهِ صَاحِبُکَ قَالَ ثُمَّ مَاتَ فَتَوَلَّیْنَا أَمْرَهُ فَخَرَجْتُ حَتَّی دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیَّ قَالَ یَا عَلِیُّ وَفَیْنَا وَ اللَّهِ لِصَاحِبِکَ قَالَ فَقُلْتُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاکَ هَکَذَا وَ اللَّهِ قَالَ لِی عِنْدَ مَوْتِهِ.[[6]](#footnote-6)[[7]](#footnote-7)

روایت دیگری قریب به همین مضمون از ابو بصیر نقل شده است:

الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: کَانَ لِی جَارٌ یَتَّبِعُ السُّلْطَانَ فَأَصَابَ مَالًا فَأَعَدَّ قِیَاناً[[8]](#footnote-8) وَ کَانَ یَجْمَعُ الْجَمِیعَ إِلَیْهِ وَ یَشْرَبُ الْمُسْکِرَ وَ یُؤْذِینِی فَشَکَوْتُهُ إِلَی نَفْسِهِ غَیْرَ مَرَّةٍ فَلَمْ یَنْتَهِ فَلَمَّا أَنْ أَلْحَحْتُ عَلَیْهِ فَقَالَ لِی یَا هَذَا أَنَا رَجُلٌ مُبْتَلًی وَ أَنْتَ رَجُلٌ مُعَافًی فَلَوْ عَرَضْتَنِی لِصَاحِبِکَ رَجَوْتُ أَنْ یُنْقِذَنِیَ اللَّهُ بِکَ فَوَقَعَ ذَلِکَ لَهُ فِی قَلْبِی فَلَمَّا صِرْتُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع ذَکَرْتُ لَهُ حَالَهُ فَقَالَ لِی إِذَا رَجَعْتَ إِلَی الْکُوفَةِ سَیَأْتِیکَ فَقُلْ لَهُ یَقُولُ لَکَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَعْ مَا أَنْتَ عَلَیْهِ وَ أَضْمَنَ لَکَ عَلَی اللَّهِ الْجَنَّةَ فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَی الْکُوفَةِ أَتَانِی فِیمَنْ أَتَی فَاحْتَبَسْتُهُ عِنْدِی حَتَّی خَلَا مَنْزِلِی ثُمَّ قُلْتُ لَهُ یَا هَذَا إِنِّی ذَکَرْتُکَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ ع فَقَالَ لِی إِذَا رَجَعْتَ إِلَی الْکُوفَةِ سَیَأْتِیکَ فَقُلْ لَهُ یَقُولُ لَکَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ دَعْ مَا أَنْتَ عَلَیْهِ وَ أَضْمَنَ لَکَ عَلَی اللَّهِ الْجَنَّةَ قَالَ فَبَکَی ثُمَّ قَالَ لِیَ اللَّهِ لَقَدْ قَالَ لَکَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ هَذَا قَالَ فَحَلَفْتُ لَهُ أَنَّهُ قَدْ قَالَ لِی مَا قُلْتُ فَقَالَ لِی حَسْبُکَ وَ مَضَی فَلَمَّا کَانَ بَعْدَ أَیَّامٍ بَعَثَ إِلَیَّ فَدَعَانِی وَ إِذَا هُوَ خَلْفَ دَارِهِ عُرْیَانٌ فَقَالَ لِی یَا أَبَا بَصِیرٍ لَا وَ اللَّهِ مَا بَقِیَ فِی مَنْزِلِی شَیْ‏ءٌ إِلَّا وَ قَدْ أَخْرَجْتُهُ وَ أَنَا کَمَا تَرَی قَالَ فَمَضَیْتُ إِلَی إِخْوَانِنَا فَجَمَعْتُ لَهُ مَا کَسَوْتُهُ بِهِ ثُمَّ لَمْ تَأْتِ عَلَیْهِ أَیَّامٌ یَسِیرَةٌ حَتَّی بَعَثَ إِلَیَّ أَنِّی عَلِیلٌ فَأْتِنِی فَجَعَلْتُ أَخْتَلِفُ إِلَیْهِ وَ أُعَالِجُهُ حَتَّی نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ فَکُنْتُ عِنْدَهُ جَالِساً وَ هُوَ یَجُودُ بِنَفْسِهِ فَغُشِیَ عَلَیْهِ غَشْیَةً ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ لِی یَا أَبَا بَصِیرٍ قَدْ وَفَی صَاحِبُکَ لَنَا ثُمَّ قُبِضَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَلَمَّا حَجَجْتُ أَتَیْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَیْهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ قَالَ لِیَ ابْتِدَاءً مِنْ دَاخِلِ الْبَیْتِ وَ إِحْدَی رِجْلَیَ‏ فِی الصَّحْنِ وَ الْأُخْرَی فِی دِهْلِیزِ دَارِهِ یَا أَبَا بَصِیرٍ قَدْ وَفَیْنَا لِصَاحِبِکَ.[[9]](#footnote-9)

**سند روایت**

سند روایت علی بن ابی حمزه و ابی بصیر هر دو مستقلا دارای اشکال است اما تکرّر آن می تواند مؤید صحت آن باشد. با توجه به این که علی بن ابی حمزه عصاکش و قائد ابی بصیر بوده، این احتمال وجود دارد که هر دو یک ماجرا را دیده و از امام صادق ع با مقداری تفاوت در تعبیر نقل کرده باشند. البته این احتمال نیز وجود دارد که دو داستان مختلف بوده و هر یک از علی بن ابی حمزه و ابی بصیر، ماجرایی خاص را نقل می کنند.

**سند روایت ابی بصیر**

در سند روایت ابی بصیر، معلی بن محمد از بعض اصحابش نقل می کند که به احتمال زیاد روایت از کتاب معلّی بن محمد اخذ شده و در کتاب او روایت، معلّق بر سند قبل بوده و روایت به نحو معلّق و بدون ضمیمه معلّق علیه به سند نقل شده و چون مرحوم کلینی می دانسته معلّی نمی تواند مستقیم از ابی بصیر نقل روایت کند، واسطه محذوف را به بعض اصحابه تعبیر کرده است. واسطه بین معلّی بن محمد و ابی بصیر می تواند دو

واسطه باشد مثلا الوشاء عن علی بن ابی حمزه از ابی بصیر باشد که در یکی از مباحث فقه، با توجه به اسناد مشابه، این واسطه را نتیجه گرفتیم. البته واسطه بین معلّی و ابی بصیر منحصر به وشاء نبوده و محتمل است واسطه دیگری بین این دو باشد.

**سند روایت علی بن ابی حمزه**

سند روایت علی بن ابی حمزه این گونه بود: محمد بن یعقوب عن علی بن محمد بن بندار عن ابراهیم بن اسحاق عن عبد الله بن حماد عن علی بن ابی حمزه. علی بن محمد بن بندار، نوه دختری برقی بوده و از راه های متعدّد قابل توثیق است. علی بن ابی حمزه نیز واقفی است اما در مورد روایات او مکرّر گفته می شود: در زمان استقامت از او اخذ روایت شده و در صحت سند خللی وارد نمی کند اما اخذ روایت عبد الله بن حماد از او پیش از وقف به لحاظ طبقه، مشکل بوده و نمی توان این تقریب را برای تصحیح این سند ارائه داد. در باره وثاقت ابراهیم بن اسحاق و عبد الله بن حماد نیز بحث های جدی وجود دارد. به همین دلیل، اثبات صحت این سند کار مشکلی است.

**تفاوت تعبیری دو روایت**

این دو روایت تفاوت هایی با یکدیگر دارند. در روایت علی بن ابی حمزه، امام ع به او امر می کند: « فَاخْرُجْ مِنْ جَمِیعِ مَا اکْتَسَبْتَ فِی دِیوَانِهِمْ فَمَنْ عَرَفْتَ مِنْهُمْ رَدَدْتَ عَلَیْهِ مَالَهُ وَ مَنْ لَمْ تَعْرِفْ تَصَدَّقْتَ بِهِ» که امکان دارد از آن کلام مرحوم حائری در لزوم احتیاط استفاده شود اما در روایت ابی بصیر، امام ع به او امری نکرده و خود شخص به نظرش رسیده که باید تمام اموال خود را به صاحبان برگردانده و صدقه بدهد. تفاوت دیگر این دو روایت در این است که در روایت علی بن ابی حمزه، آن شخص خود مستقیم با امام ع ملاقات کرده اما در روایت ابی بصیر، آن شخص مستقیم ملاقاتی نداشته و ابی بصیر به او مطلبی را از امام ع نقل می کند. به همین دلیل، احتمال تعدّد قصه در دو روایت وجود دارد و روایت ابی بصیر با توجه به تفاوت اول، نمی تواند مورد استشهاد در لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی باشد.

**بررسی دلالت روایت علی بن ابی حمزه بر لزوم احتیاط**

با نگاه به روایت علی بن ابی حمزه روشن می شود شاهدی بر این که مورد روایت علم اجمالی باشد، وجود ندارد و ممکن است تمام اموال این شخص، مال غیر باشد. شاید مرحوم حائری از «اغمضت فی مطالبه» علم اجمالی را استظهار کرده باشد به این بیان که شخص از افرادی که مثلا باید زکات می‌داده‌اند، بیشتر از حق زکات می گرفته است. پس زکات حقی شرعی بوده و اخذ مال بیش از زکات مال غیر شرعی است و همین موجب اختلاط مال حلال به حرام خواهد بود.

اما این بیان ناتمام است زیرا،

اولا: از پاسخ امام ع استظهار می شود که مشکل، اغماض در مطالبه نبوده و مشکل این است که این فتی از اعوان ظلمه بوده و تمام اموال او حرام است نه خصوص اموالی که به ناحق و به زور از مردم گرفته است. امام ع در پاسخ بیان کرده: «فاخرج من جمیع ما اکتسب فی دیوانهم» که ظهور در حرمت تمام اموال به دست آمده در این کار دارد و شخص نیز با صدقه دادن تمام اموال و بازگردان به مالکین، این فهم را از کلام امام ع داشته است.

ثانیا: هر چند زکات، خراج، مقاسمه و مانند آن حقوقی شرعی بوده و بر عباد پرداخت آن لازم است، اما حاکم جائر و کارگزان او حق گرفتن این حقوق شرعی را ندارند و با گرفتن، به ملکیت آنها در نمی آید و مکلّفین باید زکات خود را به حاکم عادل پرداخت کنند. پس این روایت ظهور در علم اجمالی ندارد بلکه می توان ادعای ظهور آن در علم تفصیلی به حرمت تمام مال را داشت.[[10]](#footnote-10)

هر چند باید زکات و مانند آن به امامان معصوم ع تحویل می شد، اما ائمه ع با توجه به شرایط تقیه، خود مستقیم این اموال را تحویل نگرفته و یا به وکیلان خود ارجاع می دادند یا به شیعیان می گفتند: خود در مصارف آنها را مصرف کنند. شاید یکی از جهات تشکیل نظام وکالت نیز عدم رجوع مستقیم شیعیان به امام ع برای پرداخت حقوق شرعی باشد. یکی از ریشه های ایجاد اعتقاد انحرافی واقفه نیز از همین منشأ سرچشمه می گیرد. با توجه به زندانی بودن امام ع آزادی عمل بیشتری برای وکیلان امام کاظم ع ایجاد شده و به همین دلیل، حرص باعث اعتقاد به وقف شده است.

خلاصه آنکه، از هیچ از فقرات روایت علی بن ابی حمزه، علم اجمالی استظهار نشده و به نظر می رسد، فرض روایت علم تفصیلی به حرمت باشد. حتی اگر روایت ظهور در علم اجمالی داشت باز نمی توان به این روایت استشهاد کرد زیرا امام ع تنها به او امر کرده که از اموال حرام خود را رهایی بخشد و دستوری به احتیاط به او نداده است و شاید این شخص به علت وسواس و راحت شدن خیال و هم چنین علم به دخول در بهشتی که امام صادق ع ضمانت او را کرده، تمام اموال و حتی لباس تن خود را صدقه داده باشد.

روایت ابی بصیر نیز ظهوری در لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی ندارد. بلکه امام ع به او دستور داده که از کارش کنار بکشد و او خود نتیجه گرفته که باید تمام اموال خود را به مالکین برگرداند یا صدقه بدهد. در حقیقت این شخص نوعی انقیاد به خرج داده و از عمل سابق با جمیع چیزهایی که بر آن مترتّب شده، خارج شده است.

**روایت دالّ بر اخراج خمس در مال حلال مختلط به حرام**

روایت بعدی که مرحوم حائری به آن بر لزوم احتیاط در موارد علم اجمالی تمسک کرده، روایت سکونی است که به این مضمون است: عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَتَی رَجُلٌ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ ص فَقَالَ إِنِّی کَسَبْتُ مَالًا أَغْمَضْتُ فِی مَطَالِبِهِ حَلَالًا وَ حَرَاماً وَ قَدْ أَرَدْتُ التَّوْبَةَ وَ لَا أَدْرِی الْحَلَالَ مِنْهُ وَ الْحَرَامَ وَ قَدِ اخْتَلَطَ عَلَیَّ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ ع تَصَدَّقْ بِخُمُسِ مَالِکَ فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ رَضِیَ مِنَ الْأَشْیَاءِ بِالْخُمُسِ وَ سَائِرُ الْأَمْوَالِ لَکَ حَلَال‏[[11]](#footnote-11)

برقی در محاسن به طریق معروف خود (عَنْهُ عَنْ أَبِیهِ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ السَّکُونِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع‏ عن آبائه ع) از سکونی نقل کرده[[12]](#footnote-12)و مرحوم صدوق در فقیه نیز روایت را از سکونی نقل کرده است.[[13]](#footnote-13) شبیه به این مضمون در روایت حسن بن زیاد نیز وارد شده است.[[14]](#footnote-14) شیخ حر عاملی نیز در وسائل از سکونی روایت را نقل می کند.[[15]](#footnote-15)

در جلسه آینده این دو روایت را از نظر متنی و دلالی بررسی کرده و مقداری درباره سکونی بحث خواهیم کرد.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد**

1. در روایات قرعه وارد شده که «لَيْسَ مِنْ قَوْمٍ تَنَازَعُوا ثُمَّ فَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا خَرَجَ سَهْمُ الْمُحِقِّ.» احتمال دارد خرج سهم المحق به این معنا باشد که به واسطه قرعه، محق واقعی مشخص می شود. اگر این تفسیر صحیح باشد، قرعه حق واقعی را تعیین کرده و در موارد قرعه، تخصیص ادله حکم واقعی وجود ندارد و حکم واقعی بر فعلیت خود علی وجه الاطلاق باقی است. مطابق این احتمال، دیگر روشن است نمی توان از این روایت الغای خصوصیت کرد.

اما به نظر می رسد، خرج سهم المحقّ به این معنا نبوده و تنها بیان می کند: هر آنکه قرعه برای او خارج شد، محقّ ظاهری است نه محقّ واقعی. [↑](#footnote-ref-1)
2. در گرفتن مال از مردم بسیار سخت گیری کردم. [↑](#footnote-ref-2)
3. فتی به میانسال نیز که پیر نشده اطلاق می شود. [↑](#footnote-ref-3)
4. فقسمت له قسمه بدین معناست که با برادران دینی قرار گذاشته و هر کس به او کمکی کرد. مانند مراسم گلریزان امروزی. [↑](#footnote-ref-4)
5. السوق به معنای احتضار است. [↑](#footnote-ref-5)
6. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص106. [↑](#footnote-ref-6)
7. وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج17، ص199، أبواب ما یکتسب به ، باب47، ح1، ط آل البيت. [↑](#footnote-ref-7)
8. قیان جمع قینه و به معنای جاریه مغنیه می باشد. [↑](#footnote-ref-8)
9. الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏1، ص: 474 [↑](#footnote-ref-9)
10. یکی از مالیات هایی که حاکمان جور از اموال می گرفته اند، عشریه بوده است. نقل شده: ناصر الدین شاه با لباس مبدّل به مسجد مدرسه مروی می رود و می بیند طلبه ای خلاصه الحساب می خواند. از طلبه می پرسد: این حوض چند کاسه آب میگیرد. طلبه می گوید: بستگی به کاسه دارد اگر ربع حوض گنجایش داشته باشد، چهار کاسه اگر خمس حوض گنجایش داشته باشد، پنج کاسه و ... ناصر الدین شاه که می بیند طلبه سر به سر او گذاشته می خواهد او را دست بیاندازد و از او میپرسد: اگر بخواهیم صد باد را به نه ریش تقسیم کنیم چند می شود؟ طلبه چون متوجه می شود، او قیافه ای درباری دارد، بدون آنکه سر از کتاب بردارد، می گوید: بعد از اخراج عشریه دولت، به هر یک ده باد می رسد. مراد طلبه این است که دولت حتی از باد نیز عشریه می گیرد. [↑](#footnote-ref-10)
11. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص125. [↑](#footnote-ref-11)
12. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج2، ص320. [↑](#footnote-ref-12)
13. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج3، ص189. رَوَى السَّكُونِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ أَتَى رَجُلٌ عَلِيّاً ع فَقَالَ إِنِّي كَسَبْتُ مَالًا أَغْمَضْتُ فِي طَلَبِهِ حَلَالًا وَ حَرَاماً فَقَدْ أَرَدْتُ التَّوْبَةَ وَ لَا أَدْرِي الْحَلَالَ مِنْهُ وَ لَا الْحَرَامَ فَقَدِ اخْتَلَطَ عَلَيَّ فَقَالَ عَلِيٌّ ع أَخْرِجْ خُمُسَ مَالِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ رَضِيَ مِنَ الْإِنْسَانِ بِالْخُمُسِ وَ سَائِرُ الْمَالِ كُلُّهُ لَكَ حَلَال‏ [↑](#footnote-ref-13)
14. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏4، ص: 124 وَ عَنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ بُهْلُولٍ عَنْ أَبِي هَمَّامٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ رَجُلًا أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع- فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي أَصَبْتُ مَالًا لَا أَعْرِفُ حَلَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ فَقَالَ أَخْرِجِ الْخُمُسَ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ رَضِيَ مِنَ الْمَالِ بِالْخُمُسِ وَ اجْتَنِبْ مَا كَانَ صَاحِبُهُ يَعْمَل‏ [↑](#footnote-ref-14)
15. وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج9، ص506، أبواب ابواب ما یجب فیه الخمس، باب10، ح4، ط آل البيت. [↑](#footnote-ref-15)